

بررسی نقش کنش و نشانه در پیوند موضوعی پنج باب هندی کلیله و دمنه نصرالله منشی

مریم حبیبیان^۱ - سعید حسام‌پور^۲

چکیده

در دوره معاصر، نقد ادبی در کانون توجه قرار گرفته است و آثار ادبی از دیدگاه‌های مختلف بررسی شده‌اند. در میان شاخه‌های متعدد نقد ادبی، یکی از رویکردهایی که از آغاز سده بیستم به آن توجه شد، رویکرد بررسی ساختارگرایانه است که به سبب تلاش برای کشف الگو و نظامی از روابط و پیوندها، ارزیابی مفاهیم را ممکن می‌سازد؛ بدین ترتیب ساختارگرایی با حرکت از زبان به ادبیات و تحلیل ژرف‌ساخت آثار ادبی، الگوهای مناسبی برای بازخوانی و نقد آن‌ها به دست می‌دهد. از جمله این الگوها، نظریه رولان بارت ساختارگرایی فرانسوی است. او در الگوی پیشنهادی خود ساختارمایه اساسی هر متن روایی را، دو عنصر «کنش و نشانه» می‌داند. محققان ایرانی، در دهه‌های اخیر به روش بررسی ساختاری متون ادبی، توجه بسیاری کرده‌اند و حجم قابل توجهی از متون روایی کهن، زمینه‌ای را برای گسترش این نوع دیدگاه فراهم کرده است. یکی از این متون، کلیله و دمنه نصرالله منشی است و بررسی ساختاری عناصر روایی (کنش‌ها) در این اثر نشان می‌دهد نویسنده در داستان‌های خود طرح رفتاری و ساختار خاصی را در وضعیت‌های به ظاهر متفاوت و شخصیت‌های گوناگون تکرار می‌کند؛ بدین منظور پنج داستان از این اثر یعنی باب شیر و گاو و چهار باب پس از آن که ریشه هندی دارند (به غیر از باب بازجست دمنه که ایرانی است)، انتخاب شد و پس از بررسی این نتیجه به دست آمد که الگویی پیوندی میان ابواب هندی، باب شیر و گاو و چهار باب پس از آن وجود دارد.

واژه‌های کلیدی

کلیله و دمنه، کنش، نشانه، الگوی پیوندی، ساختارگرایی.

مقدمه

شناخت هر داستان منوط به این است که به طور همزمان از عناصر و قوانین و مناسبات آن آگاهی کافی داشته باشیم. هر نویسنده‌ای ناگزیر پیرو این قانون ثابت است تا بتواند عواطف و احساسات زیبایی‌شناسی خود را در چهارچوب ساختار

^۱؛ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران maryam.habibiyan6838@yahoo.com

^۲؛ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران Shessampour@yahoo.com

عرضه کند. مناسبات درونی ساختار باید به گونه‌ای طرح‌ریزی شده باشد که میل به تعادل و توازن را به بیشترین میزان در خود عرضه کند. هر منتقدی در ارزش‌گذاری‌های خود، خواه ناخواه بر تعادل و توازن ساختار به عنوان کلید سلامت ساختار انگشت خواهد گذاشت (محمدی، ۱۳۷۸: ۴۰).

به عبارتی ساختارگرایی، به دنبال بررسی روابط اجزای یک متن است و عناصر را جداگانه و خارج از متن در نظر نمی‌گیرد. در بررسی ساختاری، عناصر به خودی خود اعتبار ندارند بلکه روابط میان آنهاست که ماهیت‌شان را مشخص می‌کند و به یک متن شکل و انسجام می‌بخشد؛ بنابراین ساختارگرایی به سبب آن‌که در پی فراهم کردن الگو و نظامی از روابط و پیوندهاست، ارزیابی مفاهیم را ممکن می‌سازد (محمدی، ۱۳۷۸: ۴۶).

وقتی یک متن داستانی را تجزیه می‌کنیم یا به کنش می‌رسیم یا به نشانه؛ در داستان، کنش‌ها نقش گسترده‌ای در ساخت زیبایی دارند و نشانه‌ها عمدتاً نقش تصویرسازی را بر عهده دارند (محمدی، ۱۳۷۸: ۴۳).

در تحلیل کنش‌های داستانی، لازم است هر کنش واحد را در ارتباط با کل کنش‌ها و کل ساختار داستان در نظر گرفت سپس به ارتباط بین کنش‌ها پرداخت. در چنین وضعیتی است که می‌توانیم ارزیابی درستی از کل داستان داشته باشیم. این شیوه از تحلیل، هم ما را با ماهیت داستان آشنا می‌کند و هم از کلی‌بافی دور می‌کند (محمدی، ۱۳۷۸: ۵۰).

نخستین ارزش ساختاری که به یک اثر داستانی تعلق می‌گیرد، پیوند تمام روابط ساختاری به نقطه گرانیگاهی است. موضوع هر داستان، گرانیگاه عمده ساختار آن است. در ساختارهای بلند، گاهی یک موضوع اصلی و چند موضوع فرعی وجود دارد. در این وضعیت موضوع‌های فرعی، تابعی از موضوع اصلی هستند. طبیعی است که هر موضوع فرعی، خود درون‌مایه فرعی را هم ایجاد می‌کند. این درون‌مایه فرعی، تابعی از درون‌مایه اصلی است. این موضوع اصلی، هسته یا گرانیگاه اصلی داستان را می‌سازد (تایسن، ۱۳۸۷: ۳۳۹).

در بسیاری داستان‌های کهن ایرانی نیز به چنین ساختاری می‌توان دست یافت. در این دسته از آثار، قصه‌ها و اندیشه‌های زیادی دیده می‌شود که مانند حلقه‌های زنجیر، به هم اتصال دارند و لازم و ملزومند.

در متونی نظیر کلیله و دمنه که از نوع ادبیات تعلیمی و تمثیلی نثر فارسی است، تبیین یک اصل اخلاقی و سیاسی در خانواده یا اجتماع از درون‌مایه‌های عمده است (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۹)؛ چنین مباحثی با ویژگی‌های خاصی که دارند، ساختار روایت را کم و بیش تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این نوع قصه‌ها، شخصیت‌ها و رویدادها گسترش دهنده بن‌مایه‌ها و مفاهیم مکررند (نبی‌لو، ۱۳۸۹: ۹).

به عبارت دیگر، سبک قصه‌گویی در این اثر به گونه‌ای است که شخصیت‌های اصلی و فرعی و سیاه و سفید، در کنار هم کل یک قصه را می‌سازند و ارتباط این حکایت‌های تو در تو به وضوح دیده می‌شود (مشهور و شاهسونی، ۱۳۹۰: ۲۲۷). در این ساختار که از دیدگاه ساختارگرایی می‌توان آن را «روساخت گسسته» و «ژرف‌ساخت دوری یا دایره‌ای» نامید، یک قصه یا اندیشه مرکزی داریم که پیرامون آن تعداد زیادی قصه یا اندیشه پیرامونی وجود دارد (حداد، ۱۳۸۴: ۳۵۲)؛ یعنی قصه‌ها و اندیشه‌های پیرامونی با همدیگر ارتباطی ندارند و جدا از قصه‌های دیگر هستند اما از دل اندیشه یا قصه مرکزی بیرون می‌آیند.

داستان‌های کلیله و دمنه نیز اگرچه از نظر موضوعی متنوع به نظر می‌رسند اما طرحی مشابه و یکسان و ایده‌ای اولیه در همه آن‌ها به چشم می‌خورد؛ بنابراین سؤالاتی که در این پژوهش در پی پاسخ دادن به آن‌ها هستیم بدین قرار است: ۱- الگو و ساختار کلی هر یک از حکایات اصلی ابواب تعیین شده در این بررسی چگونه است؟ ۲- از نظر محتوایی و

ساختاری میان باب شیر و گاو و چهار باب پس از آن (باب دوستی کبوتر و موش و باخه و آهو، باب بوم و زاغ، باب بوزینه و باخه و باب زاهد و راسو) چه رابطه‌ای پیدا می‌شود؟

پژوهشگران درباره ارزش و اهمیت کتاب کلیله و دمنه و نقش این اثر در پیدایش نثر فنی و همچنین نقد و بررسی داستان‌های این اثر و ساختار بیانی و سبک نویسندگی آن، به گستردگی سخن گفته‌اند اما بررسی داستان‌های این کتاب بر اساس تحلیل سازه‌ها و زنجیره‌های پنهان موجود در آن، از مواردی است که نادیده انگاشته شده است و به مطالعات و پژوهش‌هایی در این زمینه به ویژه نقد ساختاری نیاز دارد. بررسی ساختار داستان‌های کهن، ضمن آن‌که الگوها و بن‌مایه‌های زنجیره‌ای آن‌ها را معلوم می‌کند، در کشف و تحلیل معناهای نهفته در داستان که متأثر از موضوع نخستین اثر است، یاری‌رسان خواهد بود.

بر این اساس نگاه پژوهشگر به این اثر نیز مبتنی بر روش ساختارگرایی است. از جمله مزایای این روش آن است که تنها به تحلیل می‌پردازد و ارزیابی‌کننده نیست و در صدد جداکردن برخی از ژرف‌ساخت‌های درون اثر است (ایگلتون، ۱۳۸۰: ۱۳۲)؛ بنابراین بررسی ابواب کلیله و دمنه بر پایه دو عنصر بنیادین ساختاری یعنی کنش و نشانه و تحلیل هر یک در جهت شناخت اندیشه و مضمون اصلی اثر و امکان دستیابی به الگویی پیوندی میان محتوا و صورت ساختاری، مهم و ضروری است.

روش پژوهش در این بررسی، بر اساس تکنیک تحلیل محتوایی حکایات اصلی پنج باب شیر و گاو، دوستی کبوتر و موش و باخه و آهو، بوم و زاغ، بوزینه و باخه، زاهد و راسو با رویکرد ساخت‌گرایانه است. از میان الگوهای ساخت‌گرا، نظریه رولان بارت در این بررسی مناسب دانسته شده است. یکی از الگوهای روایی بارت بر دو ساخت‌مایه کنش و نشانه استوار است.

با توجه به الگوی بارت، کنش از نظر میزان اهمیت دارای سلسله مراتبی است:

الف) کنش کارکردی که نقش ثابتی در داستان دارد و با حذف یا تغییر آن مسیر روایت تغییر می‌یابد یا ناقص می‌شود و می‌توان آن را هسته و قطب کنش‌های داستان دانست.

ب) کنش اصلی که نبود آن در زنجیره کنشی اختلال ایجاد می‌کند و از به هم پیوستن کنش‌ها، طرح داستان شکل می‌گیرد.

ج) کنش فرعی که در پیشبرد روایت تأثیر گذار نیست و نقشش شبیه نشانه‌هاست.

نشانه‌ها که عنصر بنیادی ساختارهای ادبی هستند، دو کارکرد عمده دارند:

الف) اطلاع‌رسانی درباره موقعیت کنش‌های داستانی ب) عاطفی کردن زبان داستان.

نشانه‌ها نیز به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) گزاره روایی: شامل جمله‌هایی است که راوی حضور مستقیم خود را ابراز می‌کند.

ب) آگاهاننده: اطلاعات خالصی با معنایی کاملاً صریح هستند که نمی‌توان آن‌ها را بی‌اهمیت دانست. آگاهاننده‌ها علاوه بر معرفی شخصیت، گاهی خواننده را از وجود مکانی خاص در داستان آگاه می‌کند و گاهی از وجود صفت یا حالتی در شخصیت خبر می‌دهد.

ج) توصیفی: نشانه‌هایی که به توصیف شخصیت شبیه شخصیت مکان و زمان کنش می‌پردازند.

د) شبه کنش: نشانه‌هایی که ظاهری شبیه به کنش دارند و در حقیقت نشانه هستند (محمدی، ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۳۳).

در تحلیل داستان‌ها با توجه به تعداد زیاد کنش‌ها و نشانه‌ها، تنها آن دسته از کنش‌ها و کنشگرهای اصلی و کارکردی و آن دسته از نشانه‌های آگاهاننده‌ای که در پیشبرد خط سیر اصلی داستان‌ها و ایجاد پیوند موضوعی ابواب تأثیر گذار هستند، بیان شده‌اند و از ذکر سایر انواع کنش شخصیت‌ها مانند کلامی، درونی، ذهنی، بیرونی یا نشانه‌های داستانی توصیف شخصیت، تأکیدی یا روایی که از بررسی داستان‌ها به دست آمده است، پرهیز شده است.

پیشینه پژوهش

درباره کلیله و دمنه، پژوهش‌های بسیاری در حوزه ساختاری با هدف تحلیل و نقد در زمینه‌های روایت‌شناسی، ریخت‌شناسی حکایات و نقد و بررسی برخی عناصر داستانی و تحلیل اسطوره‌ای نگارش یافته‌اند که به معرفی هر یک پرداخته می‌شود:

رضایی دشت ارژنه (۱۳۸۲ الف) قصه بوزینه و باخه را بررسی کرده است و نگارش نصرالله منشی را از لحاظ ساختاری، بر قصه شغال خرسوار مرزبان‌نامه برتری می‌دهد.

این نویسنده در مقاله‌ای دیگر با عنوان «نقد تطبیقی سه قصه کهن از کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه»، ضمن برشمردن همانندی‌های داستان کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه و تأکید بر آن‌که اصل داستان از کلیله و دمنه برگرفته شده است، ساختار داستان مرزبان‌نامه را بر کلیله ترجیح داده، معتقد است نصرالله منشی اعتقاد خاص خود را بر ساختار قصه تحمیل کرده است (ر.ک. رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۲ ب).

پروینی و ناظمیان (۱۳۸۷) نیز ده داستان از کلیله و دمنه ترجمه ابن مقفع را با هدف ارزیابی کارایی و قابلیت الگوی پراپ در تحلیل ریخت‌شناسی این قصه‌ها، تحلیل و بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که الگوی پراپ قابلیت تحلیل ریخت‌شناسی فابل را دارد.

حسام پور (۱۳۸۸) در پژوهش خود، به بررسی خاستگاه ساختاری داستان‌های شیر و گاو در کلیله و دمنه و افراسیاب و سیاوش در شاهنامه، با تکیه بر یکی از مؤلفه‌های ترک وطن و دوری از خانه پرداخته است و شباهت‌ها و تفاوت‌های هر یک را از دیدگاه ساختاری بیان کرده است.

نبی‌لو (۱۳۸۹) در مقاله‌ای به روایت‌شناسی داستان بوم و زاغ از منظر گرماس پرداخته است. همچنین او در بررسی خود با توجه به نظریه گرماس مشخص ساخته است که این داستان دارای شش کنشگر است و نقش فاعل و هدف در این داستان از اهمیت بیشتری برخوردار است.

مشهور و شاهسونی (۱۳۹۰) در پژوهشی دیگر، سبک قصه‌گویی و پردازش شخصیت‌ها را با سنجش آن با معیارهای سبکی مدرن بررسی کرده‌اند.

تقوی و بهنام (۱۳۹۱) نیز در پژوهش خود تفاوت راوی قصه‌نویس و قصه‌گو را، با رویکردی تطبیقی، در دو متن کلیله و دمنه و داستان‌های بیدپای بررسی کرده‌اند.

اگرچه در پژوهش‌های یاد شده بر ساخت بیانی و ساختار داستان‌های کلیله و دمنه تأکید شده است و به تحلیل برخی عناصر داستانی پرداخته شده است ولی می‌توان گفت موضوع مطرح شده در پژوهش حاضر بی‌سابقه است و تاکنون از این زاویه خاص یعنی بررسی نقش کنش‌ها و نشانه‌ها در تعیین پیوند موضوعی پنج باب هندی نخستین کتاب، مطلبی نگاشته نشده است.

تحلیل و بررسی پنج داستان

باب شیر و گاو

طرح کلی قصه

۱. صحنه آغازین و شخصیت‌های داستان توصیف می‌شوند تا زمینه داستان اصلی فراهم شود.
۲. غریبه ای وارد جمعی که مملکتی دارند می‌شود.
۳. یک جاه‌طلب می‌خواهد موقعیتی پیدا کند.
۴. غریبه به تقرب سلطان می‌رسد.
۵. جاه‌طلب به او حسد می‌ورزد.
۶. جاه‌طلب قصد از میان برداشتن غریبه را دارد و مکرری می‌اندیشد.
۷. او را از میان برمی‌دارد.
۸. سلطان احساس خسران می‌کند.
۹. راز جاه‌طلب آشکار می‌شود.
۱۰. جاه‌طلب محاکمه و کشته می‌شود (تقوی، ۱۳۷۵: ۲۷۴).

داستان با نشانه گزاره روایی آغاز می‌شود. راوی برای شروع داستان، قسمتی را با عنوان پیش درآمد مطرح کرده است که در عالم انسانی می‌گذرد: بازرگانی پسران را به کسب و کار ترغیب می‌کند. یکی از آنان برای تجارت به اقصای عالم به راه می‌افتد. دو گاو به نام‌های شنزبه و نندبه دارد که به یک گاری می‌بندد و عازم می‌شود. گاری در گل فرو می‌رود و یکی از گاوها (شنزبه) گرفتار می‌شود و بازرگان مردی را برای تعهد او می‌گمارد و خود می‌رود. آن مرد بعد از یک روز ملول می‌شود و گاو را رها می‌کند و می‌گوید «سقط شد». پس از مدتی گاو بهبود می‌یابد و به مرغزاری می‌رود که در نزدیک مملکت شیری است. از این‌جا داستان وارد عالم حیوانات می‌شود و داستان اصلی آغاز می‌شود.

در واقع از همان ابتدای داستان، راوی یا نویسنده به واقعه‌ای بحرانی در آینده اشاره می‌کند و خواننده داستان با سر نخ‌هایی که به او داده شده است، وقوع دو امر را پیش بینی می‌کند و حتمی می‌داند. ترک شنزبه از سوی بازرگان و تیماردار و گفتن این‌که شنزبه مرده است، وقوع دو امر را پیش بینی می‌کند و حتمی می‌داند. ترک شنزبه از سوی بازرگان و تیماردار و گفتن این‌که شنزبه مرده است، نشانه‌های شروع بحران برای او هستند که تا پایان داستان ادامه می‌یابد. بحرانی که از عالم انسانی که راوی ترسیم کرده آغاز شده است و در جهانی که متعلق به شنزبه است یعنی عالم حیوانات ادامه یافته است؛ نکته دیگر وجود نشانه آگاهاننده مکانی اسم عام است؛ یعنی توصیف مرغزاری که برای توصیف زیبایی آن از صفت «رشک» استفاده شده است: «از رشک او رضوان انگشت غیرت گزیده» (نصرالله منشی، ۱۳۸۸: ۶۰). استفاده از این صفت (رشک) از آغاز داستان، همچون نمایه‌ای از محتوای داستان است: حسادت موجب از بین رفتن شنزبه می‌شود و رشک دمنه، او را قربانی می‌سازد.

می‌توان گفت در «پیش درآمد» داستان، با دو کنش اصلی که کنش کارکردی هم محسوب می‌شوند، روبه‌رو هستیم:

- ۱- «بازرگان مردی را برای تعهد او بگذاشت» (نصرالله منشی، ۱۳۸۸: ۶۰) و خود می‌رود. ۲- «مزدور یک روز نبود شنزبه را بر جای رها کرد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۸: ۶۰) که تا پایان خط سیر داستان ادامه می‌یابند.

کنش‌های کارکردی، نقش تعیین کننده‌ای در طرح‌ریزی ساختارهای ادبی دارند. قانون‌مندی‌های نبود تعادل در جامعه انسانی و برداشت الگویی، سبب می‌شود بعضی کنش‌ها به عنصر ثابت داستانی تبدیل شوند. برای مثال در این داستان

عناصر ثابت داستانی از آغاز تا پایان، ترک و رهایی و مرگ هستند که نه تنها در آغاز بلکه در پایان برای قهرمان ساده لوح داستان (گاو) ادامه می‌یابد.

۱- کنش‌های کارکردی این داستان در جدول زیر ارائه شده است. برای پرهیز از تکرار در ارجاع به کلیله و دمنه، تنها به ذکر شماره صفحه بسنده می‌شود:

جدول ۱- کنش‌های کارکردی در داستان شیر و گاو

نام شخصیت	نام کنش کارکردی	کنش کارکردی شخصیت
۱. بازرگان	۱. سفر (رفتن به تجارت).	برادر مهتر ایشان روی به تجارت آورد و سفر دوردست اختیار کرد (نصراالله منشی، ۱۳۸۸: ۶۰)
	۲. ترک (رها کردن شنبزه).	بازرگان مردی را برای تعهد او بگذاشت تا وی را تیمار می‌دارد. چون قوت گیرد بر اثر وی ببرد (۶۰).
۲. تیمار دار	۱. نقض عهد (ترک)، به دلیل خستگی گاو را رها می‌کند.	مزدور یک روز بود. ملول گشت شنبزه را بر جای رها کرد و برفت (۶۰).
۳. گاو	۱. گرفتاری (گاو گرفتار می‌شود).	در راه خلایبی پیش آمد. شنبزه در آن بماند (۶۰).
	۲. مرگ (تیماردار او را ترک می‌کند و به بازرگان می‌گوید که او مرده است).	[تیمار دار]: بازرگان را گفت سقط شد (۶۰).
	۳. رفتن به جنگل (رفتن گاو به مرغزار و چراییدن).	و در طلب چراخور می‌پویید تا به مرغزاری رسید (۶۰).

این کنش‌ها در طول داستان و با وارد شدن گاو به عالم حیوانات نیز به همان شکل الگویی ثابت در قسمت پیش درآمد (عالم انسانی) ادامه می‌یابد که بدین صورت می‌توان آن را تقسیم‌بندی کرد:

جدول ۲- کنش های کارکردی داستان شیر و گاو پس از وارد شدن گاو به عالم حیوانات

نام شخصیت	نام کنش کارکردی	کنش کارکردی شخصیت
دمنه	۱. شیریر به خبرگیری می پردازد (ترک).	دمنه برفت و بر شیر سلام گفت (پس از پایان گفتگو با کلبله، گویی دوستش را برای مدتی ترک می گوید) (۶۷). دمنه بر حسب مراد و اشارت او [شیر] برفت (۶۷). دمنه به نزدیک گاو آمد و با دل قوی، بی تردد و تحیر با وی سخن گفتن آغاز کرد و گفت: مرا شیر فرستاده است و فرموده که تو را به نزدیک او برم (۷۳).
	۲. شیریر می کوشد قربانی مقصد را بفریبد.	دمنه با او وثیقتی کرد و شرایط تأکید و احکام اندران به جای آورد و هر دو روی به جانب شیر نهادند (۷۳).
	۳. نقض عهد (ترک) شیر به گاو توجه می کند و موجب حسادت دمنه می شود.	چون دمنه بدید که شیر در تقریب گاو چه ترحیب می نماید و هر ساعت در اصطفا و اجنبای وی می افزاید، دست حسد سرمه بیداری در چشم وی کشید و فروغ خشم آتش غیرت در مفرش وی پراکند تا خواب و قرار از وی بشد (۷۴).
	۴. دمنه شیر و گاو را رها می کند و دوباره نزد دوستش کلبله می رود.	نزدیک کلبله رفت و گفت: ای بذاذر ضعف رأی و عجز من می بینی؟ همت بر فراغ شیر مقصور گردانیدم و در نصیب خویش غافل بودم و این گاو را به خدمت آوردم تا قربت و مکانت یافت و من از محل و درجت خویش بیفترادم (۷۴).
	۵. ترک - مرگ (دمنه به دلیل حسادت در پی کشتن گاو است).	گفت می اندیشم که به لطایف الحیل و بدایع تمویهات، گرد این غرض در آیم و به هر وجه که ممکن گردد بکوشم تا او را در گردانم (۷۹). چون امیدوار می باشم که به منزلت خود باز رسم و جمال حال من تازه شود طریق آن است که به حیلت در پی گاو ایستم تا پشت زمین را وداع کند (۸۰). دمنه گفت در تقریب او مبالغتی رفت و به دیگر ناصحان استخاف روا داشت تا مستزید گشتند (۸۰).
	۶. دمنه پیمان خود با گاو را فراموش می کند و با اعتمادی که گاو به او دارد، در پی از بین بردن اوست.	دمنه گفت به من مغرور است و از من ایمن؛ به غفلت او را بتوانم افگند چه کمین غدر که از مأمن گشایند جای گیر تر افتد (۸۶).
شیر	۱. نقض عهد (ترک - مرگ) پیمانش با گاو را فراموش می کند آن جا که به او می گوید: که این جا مقام کن که از شفقت و اِکرام و مبرت و انعام ما نصیبی تمام یاوی.	و شنزبه خود آن گاه که دشمن باشد پیداست که چه تواند کرد و او طعمه من است (۹۷). شیر گفت: من کاره شدم مجاورت گاو را (۹۸). چون شیر تشمر او مشاهدت کرد برون جست و هر دو جنگ آغاز نهادند و خون از جانین روان گشت (۱۱۴).

<p>دمنه گفت: خبث عقیدت او (گاو) در طلعت کز و صورت نازیباش مشاهدت افتد که تفاوت میان ملاطفت دوستان و نظرت دشمنان ظاهر است که متلون و متغیر پیش می‌آید و چپ و راست می‌نگرد و پس و پیش سره می‌کند و جنگ را می‌بسیجد (۹۹-۱۰۰).</p>	<p>۲. رفتن به جنگ (شیر با گفته‌های دمنه آماده جنگ با گاو می‌شود).</p>	
<p>چون شنزبه حدیث دمنه بشنود و عهد و موثیق شیر پیش خاطر آورد، گفت: واجب نکند که شیر بر من غدر اندیشد که از من خیانتی ظاهر نشده است (۱۰۱). و نمی‌دانم در آنچه میان من و شیر رفته است خود را جرمی (۱۰۲).</p>	<p>۱. ترک (گاو از سوی شیر ترک می‌شود).</p>	
<p>از معتمدی شنودم که شیر بر لفظ رانده است که شنزبه نیک فربه شده است و بدو حاجتی و ازو فراغتی نیست. وحوش را به گوشت او نیک داشتی خواهم کرد (۱۰۲). دمنه گفت: چون به نزدیک او روی علامات شر بینی که راست بنشسته باشد و خویشتن را برافراشته و دم بر زمین می‌زند (۱۱۳).</p>	<p>۲. مرگ (گاو به گفته دمنه از سوی شیر تهدید به مرگ می‌شود. انگیزه دمنه حسادت است).</p>	<p>گاو</p>
<p>شنزبه گفت: در جنگ ابتدا نخواهم کرد اما از صیانت نفس چاره نیست. اتفاق را گاو با ایشان برابر برسد (۱۱۴). شنزبه دانست که قصد او دارد این می‌اندیشید و جنگ را می‌ساخت (۱۱۴).</p>	<p>۳. رفتن به جنگ (گاو آماده جنگ با شیر می‌شود).</p>	

فروماندن در خلاب از همان آغاز داستان، برای شخصیت شنزبه نمایه‌ای است که خواننده را به وجود بحرانی در داستان آگاه می‌کند. او نه تنها در دنیای انسانی از سوی کسانی که بار سختی را برایشان به دوش کشیده است ترک می‌شود (شاید چون جایگزینی چون نندبه دارد) و به راحتی به دلیل ملالتی یک روزه از مرگ او دم می‌زدند بلکه در دنیای خود نیز تنهاست؛ شاید به این دلیل که نه به جهان انسان‌ها تعلق دارد و نه به دنیای وحش و ددان. خوشی او تا آنجاست که از دنیای انسان‌ها خارج می‌شود و کاری به حیات وحش و مملکت شیر ندارد. تلاش او برای زنده ماندن از همان آغاز با کنش «در طلب چراخور می‌پویید تا به مرغزاری رسید» (۶۰)، مطرح می‌شود. او بر اساس نیازهای غریزی خود به دنبال چراخوری است تا بقا یابد. او مانند تمام حیوانات و حتی انسان‌ها برای بقای خود می‌کوشد و مانند تمام هم‌جنسان خود از خوشی چرا بانگ سر می‌زند.

آنچه در باب کنش‌های کارکردی هر کدام از این سه شخصیت می‌توان گفت این است که ترک و مرگ در مورد هر سه شخصیت به کار رفته است؛ با این تفاوت که شیر و دمنه در این کنش‌ها هم فاعل و هم مفعول هستند. شیر هم فاعل کنش کارکردی ترک و مرگ است و هم مفعول کنش کارکردی ترک؛ او دمنه و گاو را ترک می‌کند و هر دو را از بین می‌برد و هم این‌که از سوی دیگر شخصیت‌ها ترک می‌شود. با توجه بیش از حد به شنزبه دمنه او را ترک می‌گوید و در پی فتنه انگیزی بر می‌آید. در مورد دمنه نیز این الگو صادق است؛ در ابتدا دوست خود کلبله را پس از این‌که وارد دستگاه شیر می‌شود ترک می‌کند و جدایی کوتاه مدتی بین آن دو به وجود می‌آید و زمانی نزد دوستش باز می‌گردد که شیر او را ترک کرده است. او پیمان خود با شنزبه را فراموش می‌کند و در پی از بین بردن او بر می‌آید و در طی کنش‌های کلامی و غیر کلامی از مجاورت و دوستی با او اظهار پشیمانی می‌کند: «همیشه من از مجاورت تو ترسان بوده‌ام و سخن علما یاد می‌کردم که گویند از اهل فسق و فجور احتراز باید کرد که اگرچه دوستی و قرابت دارند که

مثل مواصلت فاسق چون تربیت مار است که مارگیر اگرچه در تعهد وی بسیار رنج برد و آخر خوش‌تر روزی دندانی بدو نماید و وفا و آزرَم چون شب تار گرداند و صحبت عاقل را ملازم باید گرفت اگرچه بعضی از اخلاق او در ظاهر نامرضی باشد» (۱۲۱). «تو از آن‌هایی که از خوی بد و طبع کژ تو هزار فرسنگ باید گریخت و چگونه از تو او مید وفا و کرم توان داشت؟ چه بر پادشاه که ترا گرامی کرد و عزیز و محترم و سرور و محتشم گردانید. چنان‌که در ظل دولت او دست در کمر مردان زدی و پای بر فرق آسمان نهاد این معامله جایز شمردی» (۱۲۱). در کنش کارکردی مرگ نیز دمنه هم سبب از بین رفتن شنبزه و پشیمانی همیشگی شیر می‌شود و هم خود به مجازات می‌رسد.

تنها شخصیتی که در این داستان در کنش کارکردی مرگ و ترک مفعول واقع شده است، شنبزه است که همه او را ترک می‌گویند و موجب نابودی او می‌شوند.

نکته قابل تأمل دیگر این است که تنها شیر در کنش کارکردی مرگ فاعل است و دیگر شخصیت‌ها همگی در این کنش مفعول هستند؛ آنچه در دنیای حیوانی نیز دیده می‌شود و آن بقا و موجودیت قدرتمندان است. باید افزود که پیش درآمد یادشده که خود گویی بخشی از داستانی طولانی‌تر بوده است، طرح و ساختاری دارد که در داستان اصلی به صورت گسترده‌تر ایجاد شده است. به عبارت دیگر پیگیری حوادث و کنش‌های موجود در پیش درآمد، ما را به خط سیر اصلی در داستان شیر و گاو رهنمون می‌شود و گویی سرنوشت شخصیت محکوم و مأکول داستان (شنبزه) در پیش درآمد به گونه ای ضمنی ذکر شده است.

نکته دیگر تطابق اشخاص انسانی موجود در پیش درآمد با اشخاص حیوانی داستان اصلی است. بازرگان که در واقع شنبزه متعلق به اوست، به ناچار او را رها می‌کند و مردی را برای تعهد او می‌گمارد. آن مرد هم با دروغ از مرگ شنبزه خبر می‌دهد و بدین ترتیب او را رها می‌کند؛ (البته در داستان به صراحت بیان نشده است و از ملالت او سخن رفته است و در حالی که گاو نمرده است می‌گوید: «سقط شده» که اشاره‌ای به حرف غیر واقعی اوست). این روند در داستان اصلی نیز توسط اشخاص حیوانی داستان (شیر و دمنه) تکرار می‌شود و هر یک از آن‌ها در طول داستان اقدام به ترک او می‌کنند. شیر که در آغاز یاور و دوست گاو است، فریب دمنه را می‌خورد و دوستی با او را فراموش می‌کند و در جنگی که بین آن دو و با فتنه انگیزی دمنه روی می‌دهد، زمینه مرگ شنبزه را فراهم می‌نماید.

می‌توان کنش شخصیت‌ها در پیش درآمد داستان و داستان اصلی را با یکدیگر تطابق داد. هم انسان‌ها و هم حیواناتی که شنبزه دوست و یاری‌رسان آن‌ها بوده است، او را ترک می‌گویند و او در تنهایی جان می‌بازد.

در طی گفتگوها به ویژه گفتگوهای کلیله و دمنه، متوجه نوع شخصیت‌پردازی و تحلیل و بررسی ویژگی‌های روانی و معنایی شخصیت‌ها می‌شویم. در کنش‌های کلامی این دو شخصیت، انگیزه و درونیات دمنه را در می‌یابیم. شخصیت دمنه، طی اولین کنش کلامی (پرسشی) او در آغاز داستان درباره شیر، بازنمایی می‌شود؛ آن‌جا که متوجه حیرت شیر شده است و می‌خواهد به دستگاه او در این حال که مردد است، وارد شود و به منزلت بالا دست یابد. او به دنبال فرصتی است تا خود را بر شیر عرضه کند و حال بهترین فرصت را یافته است؛ چنان‌که خود نیز می‌گوید: «که تردد و تحیر بدو راه یافته است و او را به نصیحت من تفرجی حاصل آید و بدین وسیله قربتی و جاهی یابم» (۶۴). انگیزه او از هر کنش که کنش اصلی هم در داستان محسوب می‌شود، از زبان خود او و در گفتگو با دوستش کلیله بیان می‌شود. راه‌یابی او به دستگاه شیر با انگیزه منزلت‌جویی از کنش‌های اصلی در داستان است. حسادت که انگیزه او در کشتن گاو محسوب می‌شود، کنش درونی است که در عین حال کنش اصلی دیگر داستان نیز به شمار می‌رود: «چون دمنه بدید که

شیر در تقریب گاو...» (۷۴). او انگیزه خود را از کشتن گاو به کلیله این چنین بیان می‌کند: «در تقریب او مبالغتی رفت و به دیگر ناصحان استخفاف روا داشت تا مستزید گشتند و منافع خدمت ایشان از او و فواید قربت او از ایشان منقطع شد» (۸۰). این کنش کلامی نمایه‌ای در تحلیل انگیزه روانی شخصیت در ترک شیر و از بین بردن شنزبه است که از زبان خود شخصیت و در بخشی از گفتگو با دوستش کلیله بیان می‌شود. نکته‌ای که در گفتگوهای او با دوستش کلیله باید به آن توجه کرد این است که دمنه در دوستی خود با کلیله صادق است و درونیات خود را مانند کسی که با خود حرف می‌زند، بیان می‌کند و از این طریق خواننده با انگیزه‌های او و توصیف ویژگی‌های روانی و شخصیتی او آشنا می‌شود. او تنها در گفتگو با کلیله است که از واقعیات انگیزه‌های خود سخن می‌گوید.

در طی گفتگوها با شخصیت کلیله هم آشنا می‌شویم. گفتگوها با سخنان دمنه پایان می‌پذیرد و تنها سخنانی که کلیله در پایان هر گفتگویی اعلام می‌کند، این گونه است؛ کلیله گفت: «ایزد تعالی خیر و خیرت و صلاح و مصلحت بدین عزیمت هر چند من مخالف آنم، مقرون گرداند» (۶۷). کلیله گفت: «اگر گاو را هلاک توانی کرد چنان‌که رنج آن به شیر باز نگردد، وجهی دارد و در احکام خرد تأویلی یافته شود و اگر بی از آن چه مضرتی بدو پیوندد دست ندهد، زینهار تا آسیب بر آن نزنی» (۸۸).

آن‌گونه که از سخنان او درمی‌یابیم، شخصیت او را چنان‌که در آغاز هم راوی برای توصیف هر دوی آن‌ها گفته است: «هر دو ده‌ای تمام داشتند و دمنه حریص‌تر و بزرگ‌منش‌تر بود» (۶۱)، دارای این هر دو صفت خواهیم دانست زیرا وجود پسوند «تر» در پایان هر دو صفت، نشان از این دارد که کلیله نیز این صفات را دارد و این نکته در کنش‌ها و نشانه‌های این شخصیت واضح نیست؛ کلیله بیشتر در پی نصیحت به دوست خود و سرزنش اعمال اوست اما در واقع باید گفت این دو صفت از ویژگی‌های ذاتی این حیوان است و البته با توجه به کنش‌های او به شخصیت کاملاً محافظه کارانه او پی می‌بریم. او در مخالفت با اعمال دمنه کاملاً صریح نیست اگرچه در پی گفتگوها بارها گفته است: «که هر طایفه‌ای را منزلتی است و ما از آن طبقه نیستیم که این درجات را مرشح توانیم بود و در طلب آن قدم توانیم گزارد» (۶۳). «از آن طبقه نیستیم که به مفاوضت ملوک مشرف توانند شد تا سخن ایشان به نزدیک پادشاهان محل استماع تواند یافت» (۶۲). «که پادشاه بر اطلاق اهل فضل و مروت را به کمال کرامات مخصوص نگرداند لکن اقبال بر نزدیکان خود فرماید که در خدمت او منازل موروث دارند و به وسایل مقبول متحرم باشند» (۶۵). «اگر رأی تو بر این کار مقرر است و عزیمت در امضای آن مصمم، باری نیک بر حذر باید بود که بزرگ خطری است» (۶۶).

اما هیچ کنشی هم از او نمی‌بینیم که توانسته باشد مانعی در راه رسیدن دمنه به اهدافش باشد و هر آن‌جا که دمنه کنش‌های اصلی داستان را رقم می‌زند و با او به گفتگو می‌پردازد، گفتگو با سخنان دمنه مبنی بر انجام خواسته‌هایش پایان گرفته است و کلیله سخنانی متناقض که نشان از نوعی هم‌موافقت و هم‌مخالفت دارد بر زبان آورده است. در پایان نیز که دمنه کار را به انجام رسانده، کار از کار گذشته است و تنها به سرزنش او می‌پردازد.

باب دوستی کبوتر و موش و باخه و آهو

طرح کلی قصه

۱. قهرمانان به دام می‌افتند.

۲. در غیبت ضد قهرمان با تلاش همگانی دام را با خود می‌برند.

۳. نزد دوستی می‌روند و او با دندان دام را پاره می‌کند.
 ۴. حیوان دیگری که ناظر ماجراست نزد دوست قهرمان می‌آید و می‌خواهد مصاحب او باشد.
 ۵. این دو آکل و مأکول هستند و در باب امکان داشتن یا نداشتن چنین مصاحبتی سخن می‌گویند.
 ۶. سرانجام با هم دوست می‌شوند و نزد دیگران می‌روند.
 ۷. چند بار یک یک اعضای گروه به دام می‌افتند اما با اتحاد و هم‌دلی آزاد می‌شوند (تقوی، ۱۳۷۵: ۲۹۱).
- این دومین داستان یا حکایت بلند کتاب کلیله است که پس از داستان شیر و گاو آمده است. در آغاز این حکایت رای از برهمن با جمله‌ای امری می‌خواهد که داستان دوستان یک دل و کیفیت مؤاخات ایشان و استمتاع از ثمرات مخالفت و... را باز گوید و برهمن در پاسخ، داستان دوستی زاغ و کبوتر و باخه و موش را بیان می‌دارد. در این حکایت نیز مانند دو داستان پیش، طی گفتگوی رای و برهمن با موضوع و مضمون داستان آشنا می‌شویم و به دنبال خواست رای، در جریان داستان قرار می‌گیریم؛ گزاره روایی داستان از همان آغاز با یک بحران شروع شده است که نشانه‌ای است که خواننده را در آغاز با وجود گرفتاری در داستان آشنا می‌کند. شخصیت‌های اصلی به فواصل کم و در طی بحران وارد داستان می‌شوند؛ ابتدا زاغ که ناظر ماجراست و از کنش‌های او که: «چپ و راست می‌نگریست. من باری جای نگه دارم و می‌نگرم تا چه کند» (۱۵۸)، با نقش او در داستان آشنا می‌شویم. او از بحرانی قریب‌الوقوع آگاهی می‌دهد: این مرد را کاری افتاد که می‌آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر (۱۵۸). شخصیت اصلی دیگر، کبوتر با گروهی از یارانش است که بلافاصله دچار بحران می‌شوند و آن خطر مرگ و در دام افتادن آن‌ها و تلاششان برای رهایی از آن است. نشانه آگاهاننده دیگر در شروع داستان، بهره‌گیری از آرایه تضاد زیبایی و زشتی (زاغ و طاووس)، در توصیف مرغزار است: «از عکس ریاحین او پر زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی» (۱۵۸)، که ترکیب آن‌ها و در کنار هم قرارگرفتن آن‌ها برای ایجاد زیبایی‌ها، مانند محتوای داستان است که حیوانات ناهم‌جنس مثل زاغ و موش یا باخه و آهو در کنار یکدیگر خوشی و اتحاد را به وجود آوردند. در این داستان نیز همچنان که از نشانه‌های موجود در آغاز و حتی کنش شخصیت‌ها متوجه می‌شویم با کنش اصلی (مرگ) روبه‌رو هستیم. نشانه مهمی که با ساختار اصلی روایت در داستان هم‌خوانی دارد همان است که از مرگ و وجود بحرانی در داستان می‌آگاهاند. وجود صیاد در داستان در همان ابتدای روایت و بیان کنش‌هایی از او چون «صیاد پیش آمد، جال باز کشید، حبه بینداخت و در کمین بنشست» (۱۵۸)، از این امر اطلاع می‌دهد. علاوه بر این وجود قید ناگاه در ابتدای جمله «ناگاه صیادی بدحال، خشن، جامه جالی بر گردن و عصایی در دست» (۱۵۸)، حاکی از اختصاص نظر مخاطب به این قسمت است که در واقع در بر دارنده نشانه اصلی در داستان نیز هست. صیاد، صید و نشانه‌های شخصیتی او حاکی از وجود بحران در داستان و موازی با مرگ، در کنش آغازین باب پیشین است. کنش کارکردی دیگر، ترک نیز در این باب با وجود آن‌که موضوع باب پیوند میان شخصیت‌ها و دوستی آن‌هاست، وجود دارد. ترک در این داستان نه بین شخصیت‌های اصلی داستان که با هم پیوند و اتحاد یافته‌اند بلکه مربوط به گذشته یک شخصیت است (موش) که در ذکر خاطرات آن را بیان می‌دارد و نیز ترک مکان و جایی است که در آن خطری بوده است و آن‌ها فرار کرده‌اند یا برای عبرت، مکانشان را ترک می‌گویند. در جدول زیر کنش‌های کارکردی شخصیت‌ها در این داستان ارائه می‌شود:

جدول ۳- کنش‌های کارکردی شخصیت‌ها در داستان دوستی کبوتر و موش و باخه و آهو

نام شخصیت	نام کنش کارکردی	کنش کارکردی شخصیت
صیاد	۱. رفتن برای صید (رفتن صیاد به جنگل یا مرغزار برای شکار کردن) که موازی با کنش مرگ است.	صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست (۱۵۸).
زاغ	۱. ترک (به قصد عبرت از تجارب کبوتران به تعقیب آن‌ها می‌پردازد و مکان زندگی خود را برای مدتی ترک می‌کند). ۲. ترک (زاغ پس از مدتی که با موش دوست می‌شود از او می‌خواهد که به مرغزاری که باخه دوست او هم آن-جاست بروند).	زاغ با خود اندیشید که: بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود و از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت (۱۵۹).
موش	۱. ترک (به درخواست دوستش زاغ مکان خود را ترک می‌کند و با او همراه می‌شود تا به مرغزاری دیگر روند). ۲. ترک (موش در طی بازگویی خاطراتش برای باخه و زاغ می‌گوید که مکان زندگی‌اش را که خانه زاهدی بوده است، ترک کرده است).	کدام آرزو بر مصاحبت و مجاورت تو برابر تواند بود؟ و اگر تو را موافقت واجب نبینم کجا روم؟ بدین موضع به اختیار نیامده‌ام و قصه من دراز است و در آن عجایب بسیار چندان که مستقری متعین شود با تو بگویم (۱۷۰). و ضرورت از خانه زاهد بدان صحرا نقل کردم (۱۷۹).
صیاد	ترک (وقتی در صید خود ناموفق است آن‌جا را ترک می‌کند و باز می‌گردد).	کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت (۱۵۹). و صیاد در طلب آهو مانده شد چون باز آمد باخه را ندید و بندهای توربه بریده یافت. حیران شد، بترسید و اندیشید که این زمین پریانست و زودتر باز باید رفت (۱۸۹).

آن‌چنان‌که در می‌یابیم کنش کارکردی مرگ، در آغاز و پایان داستان توسط صیاد انجام می‌گیرد و همزمان ترک صیاد و رهایی صید از مرگ نیز هم در آغاز و هم در پایان دیده می‌شود. در آغاز صیاد موفق به صید کبوتران نمی‌شود و باز می‌گردد. کنش ترک مکان صید، با فعل ماضی ساده و در طی گزاره روایی باز نمایانده شده است و در پایان داستان نیز موفق به صید آهو و باخه و یاران نمی‌شود و می‌ترسد و باز می‌گردد که باز طی گزاره روایی و با فعل ماضی باز «باید رفت» نشان داده شده است. زاغ زمانی که برای عبرت‌آموزی و منفعت خویش مکانش را ترک می‌کند و زمانی که از موش می‌خواهد که با او همراه شود، فاعل کنش کارکردی ترک است. موش نیز زمانی که خانه زاهد را ترک می‌کند و زمانی که به درخواست زاغ می‌رود و آن‌گاه که دوستانش او را ترک می‌کنند، مفعول واقع می‌شود.

با توجه به موضوع این حکایت، مرگ در این داستان وجود ندارد و صیادان که می‌خواهند مرگ را رقم زنند، قادر نیستند و اتحاد و همراهی شخصیت‌ها، کنش صیادان را بی‌اثر می‌کند. در این داستان از همان آغاز در کنش شخصیت‌ها

و در کلام آن‌ها، تکرار دیده می‌شود. این تکرار، چرخه‌ای را در داستان ایجاد کرده است: در آغاز گرفتاری کبوتران، هنگام گرفتاری آهو و هنگام گرفتاری باخه. حتی زمانی که موش از سرنوشت خویش سخن می‌گوید نیز وجود بحران و ترک دوستان و یارانش از وجود این چرخه در مورد او حکایت می‌کند. در تمام بحران‌های اصلی داستان تنها یاری‌رسان موش است. او در هر مکانی که قرار می‌گیرد به دیگران کمک می‌کند. می‌توان گفت تصویر کوچکی از کل داستان در آغاز ارائه شده است که در طول داستان و تا پایان آن ادامه می‌یابد. بحرانی ناگهانی در آغاز که با اتحاد دوستانه کبوتران و یاری‌گری موش حل می‌شود و این بحران تا پایان نیز به همین شکل دیده می‌شود و نهایتاً با اتحاد دوستان از آن می‌رهند. می‌توان گفت در آغاز پیش درآمدی از سوی راوی مطرح شده است که به زودی با خروج کبوتران و یارانش و صیاد از صحنه داستان، پایان می‌یابد و با ورود صیادی جدید و شخصیت‌هایی جدید، داستانی با همان بحران و شخصیتی که از پیش درآمد داستان باقی است مانده یعنی موش آغاز می‌شود.

باب بوم و زاغ

طرح کلی قصه

- ۱) گروهی به قصد انتقام، به محل سکونت جمعی که با آن‌ها دشمن هستند حمله می‌برند.
- ۲) گروه مغلوب به فکر چاره برای جلوگیری از حمله دوباره آن‌ها می‌افتند.
- ۳) گروه مغلوب با حيله کسی را از جمع خود برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر نزد دشمن می‌فرستد.
- ۴) شخصی از گروه منتقم با ورود او مخالفت می‌کند اما مؤثر واقع نمی‌شود.
- ۵) شخصیت حيله‌گر، اطلاعات را به دست می‌آورد و از جمع آن‌ها فرار می‌کند.
- ۶) دشمن، فریب شخصیت حيله‌گر را می‌خورد.
- ۷) گروه مغلوب با حيله شخصیت فرستنده خود غالب می‌شود.

به لحاظ ترتیب ابواب، پس از باب چهارم (دوستی موش و باخه و زاغ و آهو)، قرار گرفته است؛ بایی که موضوع آن دوستی، یک‌دلی و اتحاد میان چند حیوان نه چندان هم‌جنس بود. حال پس از عنوان آن نوع دوستی، بایی مطرح شده است که موضوع آن بیان دشمنی و اعتماد نکردن به دشمن است، هرچند هم که از یک نوع و یک جنس (بوم و زاغ هر دو از جنس پرندگان هستند) باشند. این باب نیز با یک حادثه (جنگ و مرگ) آغاز شده است: «شبی ملک بومان به سبب دشمنی‌گی که میان بوم و زاغ است بیرون آمد و به طریق شبیخون بر زاغان زد و کام تمام براند و مظفر و منصور و مؤید و مسرور بازگشت» (۱۹۲ - ۱۹۱).

آغاز داستان با یک نشانه مکانی مانند باب پیشین که در مورد مسکن زاغ بود، شروع شده است: «آورده‌اند که در کوهی بلند، درختی بود بزرگ شاخ‌های آهخته ازو بسته و برگ بسیار گرد او در آمده و در آن قریب هزار خانه زاغ بود» (۱۹۱). در باب پیش (باب چهارم) نیز این نشانه مکانی در مورد زاغ آورده شده بود: «زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت» (۱۵۸). علاوه بر این نشانه مکانی، بعضی کنش‌ها نیز در مورد این شخصیت با باب پیشین یکسان است و وجود یک شخصیت یکسان یعنی زاغ در هر دو باب چهارم و پنجم توجه را به پیوند ابواب و وجود ترتیبی خاص در بیان هر یک از ابواب جلب می‌کند. وجود صفاتی چون بلند، بزرگ، برگ بسیار و شاخ‌های آهخته و هزار خانه زاغ همگی بر تعدد و در عین حال اقتدار و بزرگی زاغان و شجاعت آن‌ها اشاره دارد. چنان‌که در

طول داستان و در پایان نیز این اتحاد و شجاعت زاغان به ویژه وزیر پنجم که به جمع بومان می‌رود و موجبات پیروزی زاغان را فراهم می‌کند، مشاهده می‌شود. در این داستان کنش کارکردی مرگ و ترک از سوی شخصیت‌ها از آغاز داستان دیده می‌شود. شروع داستان با یک حادثه ناگهانی (جنگ) و کشته شدن عده‌ای از زاغان به دست دشمن، زمینه‌ای برای حادثه‌ای بزرگ‌تر در طول داستان است که مرگ گروه دیگر را که در آغاز غالب بودند در پی دارد. در آغاز پیروزی با بومان است که بر دشمن همیشگی خود زاغان حمله می‌برند اما در پایان نتیجه برعکس می‌شود و زاغان پیروز می‌شوند. آغاز داستان با مرگ و پایان آن نیز با مرگ است.

جدول ۴- کنش‌های کارکردی شخصیت‌ها در داستان بوم و زاغ

نام شخصیت	نام کنش کارکردی	کنش کارکردی شخصیت
ملک بومان	جنگ (حمله به زاغان و شیبخون که به کشتن عده‌ای از آن‌ها و مرگشان منجر می‌شود. این کنش موازی با کنش مرگ است).	شبی ملک بومان به سبب دشمنی‌گی که میان بوم و زاغ است، بیرون آمد و به طریق شیبخون بر زاغان زد و کام تمام براند و مظفر و منصور و مؤید و مسرور بازگشت (۱۹۱).
وزیر زاغان	۱. مرگ (با حيله او بومان کشته می‌شوند).	بر این ترتیب که صواب دید، پیش آن مهم باز رفتند و تمامی بومان بدین حیلت بسوختند و زاغان را فتح بزرگ برآمد و همه شادمان و دوست‌کام بازگشتند (۲۲۷).
	۲. ترک (به قصد خبرگیری جمع زاغان را برای مدتی ترک می‌کند تا از اسرار بومان آگاهی یابد).	و چنان صواب می‌بینم که ملک در ملا بر من خشمی کند و بفرماید تا مرا بزنند و به خون بیالایند و در زیر درخت بیفکنند و ملک با تمامی لشکر برود و به فلان موضع مقام فرماید و منتظر آمدن من باشد تا من از مکر و حیلت خویش بپردازم و بیایم و ملک را بیآگاهانم (۲۱۲-۲۱۱).
	۳. ترک (بعد از آگاهی بر اسرار بومان، جمع آن‌ها را ترک می‌کند و به جمع یاران خود باز می‌گردد).	و زاغ هر روزی برای ایشان حکایت دل‌گشای می‌آوردی و به نوعی در محرمیت خویش می‌افزود تا بر غوامض اسرار و بواطن اخبار ایشان وقوف یافت. ناگاه فرو مولید و نزدیک زاغان رفت (۲۲۶).
بوم (در بیان قصه دشمنی بوم و زاغ از زبان وزیر زاغان).	ترک (با ناراحتی و کینه‌ای که از زاغ به دل می‌گیرد، آن‌ها را ترک می‌کند).	و بوم متأسف و متحیر بماند و زاغ را گفت: مرا آزرده و کینه‌ور کردی و میان من و تو وحشتی تازه گشت که روزگار آن را کهن نگرداند. این فصل بگفت و آزرده و نومید برفت (۲۰۹).
مرغان	ترک (با سخن زاغ در مورد امیری بوم مرغان دیگر او را حمایت نمی‌کنند).	مرغان به یک‌بار از آن کار باز جستند و عزیمت متابعت بوم فسخ کرد (۲۰۸).

همان‌طور که از جدول در می‌یابیم در کنش کارکردی مرگ، هم بومان و هم زاغان غالب و مغلوب شده‌اند؛ به این معنا که در آغاز داستان بومان پیروز می‌شوند و در ادامه همگی کشته می‌شوند. زاغان نیز در ابتدا مغلوب می‌شوند و در

نهایت با مکر وزیر پنجم پیروز می‌شوند. در کنش کارکردی ترک، زاغ فاعل و بومان مفعول واقع شده‌اند. در واقع می‌توان گفت هر کنش دو بار تکرار شده است. در آغاز جنگ و در پایان نیز مرگ تکرار شده است. در آغاز زاغ جمع خود را برای پیشبرد نقشه ترک می‌کند و در ادامه نیز جمع بومان را برای شکست و غلبه بر آن‌ها ترک می‌کند. هر آنچه در داستان در آغاز مطرح شده است، در ادامه به همان صورت ولی با نتیجه‌ای معکوس پایان می‌پذیرد. اگر در آغاز داستان بومان پیروز میدان می‌شوند، در پایان کشته می‌شوند. اگر در آغاز زاغ جمع خود را ترک می‌گوید، در پایان با ترک بومان دوباره به آن‌ها باز می‌گردد. این تکرار در کل داستان چرخه‌ای از حوادث قابل پیش‌بینی را ایجاد کرده است.

باب بوزینه و باخه

طرح کلی قصه

۱. قهرمان به سن پیری می‌رسد و از پادشاهی خلع می‌شود.
 ۲. قهرمان تبعید می‌شود و تنها و بی‌کس می‌ماند.
 ۳. در تبعید شخصی او را می‌بیند و اظهار دوستی می‌کند.
 ۴. دوستی بین قهرمان و آن شخصیت تشدید می‌شود.
 ۵. همسر آن شخصیت به این دوستی حسد می‌ورزد.
 ۶. مکرری می‌اندیشد تا دوست شوهر را نابود کند.
 ۷. قهرمان اول از ماجرا مطلع می‌شود.
 ۸. با مکر از معرکه خارج می‌شود.
 ۹. قهرمان دوم از کرده پشیمان می‌شود و دوست را از دست می‌دهد (تقوی، ۱۳۷۵: ۱۷۷).
- داستان با یک نشانه توصیف مکانی آغاز شده است: «در جزیره‌ای بوزنگان بسیار بودند و کاردانه نام ملکی داشتند، با مهارت وافر و سیاست کامل و فرمان نافذ و عدل شامل» (۲۳۸). در کنار این نشانه مکانی، شخصیت اصلی نیز توصیف شده است که ویژگی‌های مطرح شده درباره او چون نمایه‌ای است که بر زیرکی و مهارت او در انجام هر عملی اشاره می‌کند.

از همان آغاز با یک کنش کارکردی در داستان برای شخصیت اصلی مواجه می‌شویم و آن کنش کارکردی ترک و طرد است که بوزینه با تمام درایت خویش به دلیل پیری با آن روبه‌رو می‌شود. پیری او مهم‌ترین نمایه‌ای است که طی گزاره روایی بیان شده است: «چون ایام جوانی که بهار عمر و موسم کامرانی است بگذشت ضعف پیری در اطراف پیدا آمد و اثر خویش در قوت ذات و نور بصر شایع گردانید» (۲۳۸). این نمایه توصیفی از سویی موجب ترک او و از سویی موجب غلبه او بر نقشه باخه و رهایی از چنگال مرگ می‌شود؛ بدین معنا که به دلیل تجربه خود و درایتی که بر اثر سن خود کسب کرده است از قصد باخه آگاه می‌شود و دیگر بار فریب او را نمی‌خورد. داستان همچون آغاز با کنش کارکردی ترک همراه است. باخه نیز به دلیل مکر خود و قصد او در خیانت به دوستش، از سوی بوزینه ترک می‌شود و دوستی بین آن‌ها از بین می‌رود و در نهایت جز پشیمانی و افسوس چیزی نصیب باخه نمی‌شود. شخصیتی که موجب فتنه‌انگیزی و نابودی دوستی آن‌ها می‌شود زن باخه است که به دلیل حسادت و توجه بیش از حد باخه به بوزینه تظاهر به بیماری‌ای نا علاج می‌کند و قصد کشتن بوزینه را در سر می‌پروراند. آنچه در آغاز برای شخصیت اصلی داستان اتفاق

می‌افتد، در پایان در سیری چرخه‌ای دوباره تکرار می‌شود. سرنوشتی که برای او رقم خورده است با ترک هم‌جنس‌انش و وارد شدن به محیطی جدید تغییر نمی‌یابد و این بار نیز او از سوی دوست غیر هم‌جنس خود باز هم ترک می‌شود و به او ظلم می‌شود.

در جدول زیر کنش‌های کارکردی هر کدام از شخصیت‌ها بررسی می‌شود:

جدول ۵- کنش‌های کارکردی شخصیت‌ها در داستان بوزینه و باخ

نام شخصیت	نام کنش کارکردی	کنش کارکردی شخصیت
بوزینه	۱. ترک (او از سوی قومش به دلیل پیری ترک می‌شود و به ناچار ترک وطن می‌کند).	پیر فرتوت را از میان کار بیرون آوردند و زمام ملک بدو [بوزینه جوان] سپردند. بیچاره را به اضطرار، جلا اختیار بایست کرد و به طرفی از ساحل دریا کشید (۲۴۰).
	۲. ترک (او دوست خود باخه را به دلیل خیانت او ترک می‌کند و از او با حيله رهایی می‌جوید).	بوزنه را بر کران آب رسانید و او به نگ بر درخت دوید (۲۵۲).
باخه	۱. ترک (دوست خود را به دلیل دیدار همسر برای کوتاه زمانی ترک می‌گوید).	باخه از بوزنه دستوری خواست که به خانه رود و عهد ملاقات با اهل و فرزندان تازه گرداند (۲۴۳).
	۲. ترک و مرگ (باخه در اندیشه خیانت به دوستش و از بین بردن اوست. هرچند موفق نمی‌شود).	از این جنس تأملی بکرد و ساعتی در این تردد و تحیر بود. آخر عشق زن غالب آمد و رای بر دارو قرار داد که شاهین وفا سبک سنگ بود (۲۴۴). بدین عزیمت به نزدیک بوزنه باز رفت (که کشتن بوزینه و به دست آوردن دل اوست) (۲۴۴). باخه گفت: طبیبان به دارویی اشارت کرده‌اند که دست بدان نمی‌رسد (۲۴۹).
	۳. ترک (باخه از سوی دوستش به دلیل خیانتی که روا داشته است، ترک می‌شود).	و غم و حسرت و پشیمانی سود ندارد. دل بر تجرع شربت فراق می‌بباید نهاد و تن اسیر ضربت هجر کرد (۲۵۷).
همسر باخه و خواهر خوانده	۱. مرگ (زن باخه و خواهر خوانده به دلیل حسادت تصمیم به کشتن بوزینه می‌گیرند اما موفق نمی‌شوند).	پس هر دو رای‌ها در هم بستند. هیچ حیل و تدبیر ایشان را واجب‌تر از هلاک بوزنه نبود (۲۴۳).

بر اساس داده‌های موجود در جدول در می‌یابیم که هر یک از شخصیت‌ها در کنش‌های کارکردی هم فاعل و هم مفعول واقع شده‌اند. بوزینه هم از سوی هم‌جنس‌انش و هم از سوی دوست غیر هم‌جنس خود ترک می‌شود؛ از سوی دیگر خود نیز دوستی با باخه را ترک می‌گوید. باخه نیز هم با خیانت در حق دوستش او را ترک می‌کند و هم بوزینه برای همیشه از او دوری می‌جوید. در هر دو موردی که بوزینه ناچار به ترک شده است، مهم‌ترین خصوصیت جسمی

او (پیری)، انگیزه‌ای در کنش ترک او می‌شود. در آغاز با رسیدن به سن پیری از مقام خویش به ناچار کناری می‌جوید و در پایان با توسل به تجربه‌ای که در طول سن خود به دست آورده است، از مکر باخه آگاه می‌شود و می‌گریزد. نکته قابل توجه دیگر در داستان، تکرار کنش‌های کارکردی برای شخصیت اصلی داستان یعنی بوزینه است. او در آغاز ناچار به ترک وطن و جایگاه خود می‌شود و از مقام و منزلت خویش رهایی می‌جوید. در پایان نیز از مکر و خیانت دوست خود آگاه می‌شود و دوستی با او را ترک می‌کند. تکرار چرخه کنش‌ها ما را به این موضوع آگاه می‌سازد که آغاز داستان پیش‌نگاهی از کل داستان است. اگر در ابتدا سرنوشت بوزینه تنهایی و طرد است با خیانتی که هم‌جنس‌انش به او روا می‌دارند و بوزنه‌ای جوان را به جای او می‌نشانند، در پایان نیز دوستش باخه قصد جان او را دارد و سرنوشتی مشابه آغاز برای او رقم می‌خورد. او با واردشدن به مکان جدید از مکر و تنهایی رهایی نمی‌یابد؛ هرچند خود نیز با توسل به مکر جان سالم به در می‌برد.

باب زاهد و راسو

طرح کلی قصه

۱. شخصیت اصلی در آرزوی فرزندی است.
 ۲. او صاحب فرزند می‌شود.
 ۳. برای انجام امری فرزند را به ناچار تنها می‌گذارد و او را به راسویی که در خانه‌اش بوده است می‌سپارد.
 ۴. راسو فرزند را از ماری که قصد جانش را داشته است نجات می‌دهد.
 ۵. شخصیت اصلی راسو را خونین می‌بیند و به گمان کشتن فرزندش او را می‌کشد.
 ۶. او به خطایش پی می‌برد و پشیمان می‌شود.
- در این داستان زاهد شخصیتی است که مرتکب خطایی می‌شود و تا پایان عمر خود را نمی‌بخشد. او کسی است که اعمال و رفتارش بر خلاف آنچه از شخصیت او می‌دانیم، نمایان می‌شود. او بر خلاف زهدش، صاحب زنی زیباروست و خواهان فرزند پسر است. همسرش از او می‌خواهد که تنها به خدا توکل کند و به او توصیه می‌کند که وقتی هنوز مشخص نیست که فرزند او پسر است یا دختر، تعجیل نکند. در پایان هم رفتار او در کشتن شتاب زده و نابخردانه راسو، متناسب با شخصیت او نیست.

این داستان در مقایسه با ابواب پیشین کوتاه است و نویسنده یا راوی پس از پیش درآمد داستان که بر پایه صبر و بردباری است، بحران داستان و کنش اصلی حکایت را که درونی و آرزوی داشتن فرزند است، آغاز می‌کند: «نیک حرص می‌نمود بر آنچه او را فرزندی باشد» (۲۶۲).

در این داستان نیز مانند ابواب گذشته، کنش کارکردی ترک و مرگ دیده می‌شود که با توجه به کوتاهی داستان، پس از برآورده شدن آرزو رخ می‌دهد و در پایان نیز با کنش مرگ و حسرت همیشگی زاهد پایان می‌پذیرد. راسو نیز به عنوان شخصیت فرعی در داستان است و کنش زاهد و شخصیت او را بیشتر نشان می‌دهد و تنها یک کنش از او می‌بینیم که به عنوان کنش کارکردی از او سر می‌زند و آن کنش مرگ است که برای نجات جان فرزند زاهد، مار را می‌کشد و با این عمل فداکارانه خود نیز جانش را بر اثر اشتباه زاهد از دست می‌دهد. در جدول زیر کنش‌های کارکردی هر شخصیت نشان داده شده است:

جدول ۶- کنش‌های کارکردی شخصیت‌ها در داستان زاهد و راسو

شخصیت	نام کنش کارکردی	کنش کارکردی
زاهد	۱. ترک (فرزند خود را برای امری تنها می‌گذارد و می‌رود).	تأخیر ممکن نگشت؛ و در خانه راسوی داشتند که با ایشان یک‌جا بودی و به هر نوع از وی فراغی حاصل شمردندی، او را با پسر بگذاشت و برفت (۲۶۴).
	۲. مرگ (راسو را به خطا می‌کشد).	و پیش از تعرف کار و تتبع حال عصا در راسو گرفت و سرش بکوفت (۲۶۴).
راسو	۱. مرگ (راسو مار را می‌کشد).	راسو مار را بکشت و پسر را خلاص داد (۲۶۴).

بر اساس داده‌های موجود در جدول در می‌یابیم که زاهد در هر دو کنش کارکردی ترک و مرگ فاعل است و راسو در کنش کارکردی مرگ هم فاعل و هم مفعول واقع شده است؛ بدین معنا که از سوئی برای بقای فرزند زاهد، مار را می‌کشد و از سوی دیگر به دلیل اشتباه و قضاوت عجولانه زاهد کشته می‌شود و مفعول واقع می‌شود. نکته قابل توجه دیگر در این داستان، وجود شخصیت‌های انسانی در کنار حیوانی است. شخصیت حیوانی این داستان راسو است که تنها دو کنش از او در داستان بیان شده است و هیچ کلام و رفتار انسانی از او نمی‌بینیم. او تنها یک حیوان است که عمل خاصی جز حمله به مار و وفاداری به صاحبش از او دیده نمی‌شود. آنچه در مورد بسیاری دیگر از حیوانات نیز صادق است. برخلاف ابواب گذشته، شخصیت حیوانی کلامی بر زبان نمی‌آورد و تنها شخصیت گفتگوکننده، انسان با اعمال ویژه خود است. در این داستان انسان کنشگر اصلی است و حیوان در کنار او قرار گرفته است. با وجودی که حیوان در مقابل انسان نقشی کم‌رنگ بر عهده دارد اما کنش و بحران اصلی به دست او انجام می‌شود و این حاکی از اهمیت جنبه حیوانی اثر به نسبت جنبه انسانی است. تا آن‌جا که در داستانی این چنین کوتاه، بدون این که کلامی از او دیده شود یا چون ابواب گذشته نمادی از انسان باشد، حیوان باقی می‌ماند و کنش او بر ایجاد بحران و حادثه اصلی دامن می‌زند. به گونه‌ای که بدون کنش او یا نقش کوتاهش در داستان، سرنوشت زاهد و کنش خاص او که پشیمانی است، اتفاق نمی‌افتاد.

نتیجه

نتایج بررسی چنین نشان می‌دهد:

آنچه در داستان شیر و گاو رخ می‌دهد به ترتیب از این قرار است:

- ورود یک شخصیت به مکان جدید.
- ایجاد دوستی میان عضو جدید و دیگر اعضا.
- از میان رفتن اتحاد به دست آمده به واسطه فتنه‌انگیزی شخصیتی شریر.
- وقوع جنگ و درگیری میان تازه وارد و صاحب‌قدرت و مرگ عضو جدید.
- پشیمانی به سبب از دست دادن عضو جدید.

به همین صورت در چهار باب پس از آن یعنی باب دوستی کبوتر طوقدار و موش و باخه و آهو و باب بوم و زاغ و باب بوزینه و باخه و باب زاهد و راسو مطرح شده است؛ بدین معنا که آنچه در داستان شیر و گاو به عنوان ساختار

روایی قصه به دست آمد، در چهار داستان پس از آن در شخصیت‌های گوناگون آن داستان‌ها تکرار شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آن چهار داستان صورت جداشده حوادث داستان شیر و گاو است. همچنین علاوه بر یکسان بودن حوادث و کنش‌های اصلی شخصیت‌های این پنج داستان، شروع باب شیر و گاو در عالم انسانی و پایان زنجیره این داستان‌ها در عالم انسانی در داستان زاهد و راسو نیز نشانی دیگر در اثبات پیوند میان این داستان‌هاست. در جدول زیر برای هرچه بیشتر روشن شدن مسئله، موضوع هر یک از چهار داستان مقابل موضوعات داستان شیر و گاو دسته بندی شده است که به ذکر آن پرداخته می‌شود:

جدول ۷- بررسی موضوع اصلی چهار داستان از کلیله و دمنه در مقابل موضوعات داستان شیر و گاو

موضوعات اصلی مطرح در داستان شیر و گاو	موضوع اصلی مطرح در چهار داستان دیگر متناسب با داستان شیر و گاو
مثل دو تن که با یکدیگر دوستی دارند (۵۹).	داستان دوستان موافق و مثل بذاذران مشفق (داستان دوستی کبوتر و باخه و زاغ و موش و آهو) (۱۹۱).
به تخریب نام خاین بنای آن [دوستی] خلل پذیرد و به عداوت و مفارقت کشد (۵۹). و از یکدیگر مستزید گردند تا مظلومی بی‌گناه کشته می‌شود (۱۵۷).	داستان دشمنی که بدو فریفته نشاید گشت (داستان بوم و زاغ) (۱۹۱). داستان کسی که بر مراد خود قادر گردد و در حفظ آن اهمال نماید تا در سوز ندامت افتد (داستان بوزینه و باخه) (۲۶۰). داستان آن کس که بی فکر در دریای حیرت و ندامت افتد و بسته دام پشیمانی گردد (داستان زاهد و راسو) (۲۶۶).

از سوی دیگر کنش‌های اصلی هر چهار داستان نیز با کنش اصلی باب شیر و گاو در جهت یکسان قرار دارند. بدین معنا که هر آنچه در باب شیر و گاو به عنوان کنش اصلی و پیش برنده خط روایت مطرح شده است، در این چهار داستان نیز همین کنش‌ها، با یک الگوی ثابت و همانند باب اصلی (شیر و گاو) ادامه یافته است. در زیر کنش‌های اصلی هر پنج داستان بررسی شده‌اند:

۱- ورود شخصیت جدید به مکان جدید:

داستان شیر و گاو ← ورود شنزیه به جنگل (مکان شیر و کلیله و دمنه).

داستان دوستی کبوتر طوقدار و... ← ورود کبوتران به محل زندگی زاغ، ورود زاغ به محل زندگی موش، ورود موش به محل زندگی زاغ و باخه، ورود آهو به محل زندگی زاغ و موش و باخه.

داستان بوم و زاغ ← شیخون بومان به محل زندگی زاغان، ورود وزیر پنجم زاغان به جمع بومان.

داستان بوزینه و باخه ← رفتن بوزینه به بالای درخت (مکان جدید).

داستان زاهد و راسو ← به دنیا آمدن فرزند پسر (ورود به خانواده و پا گذاشتن به عرصه هستی).

۲- ایجاد دوستی و آشنایی میان شخصیت یا شخصیت‌های جدید و دیگران:

داستان شیر و گاو ← ایجاد دوستی میان شیر و گاو.

داستان دوستی کبوتر طوقدار و... ← دوستی زاغ و موش، دوستی موش با باخه، دوستی آهو با زاغ و موش و باخه.

داستان بوم و زاغ ← دوستی وزیر پنجم زاغان با بومان.

داستان بوزینه و باخه ← دوستی بوزینه با باخه.
 داستان زاهد و راسو ← دوستی راسو با زاهد و خانواده‌اش.
 ۳- ایجاد جنگ و دشمنی یا مرگ و از بین رفتن یکی از طرفین با انگیزه حرص، مکر و علاقه:
 داستان شیر و گاو ← جنگ شیر با گاو با مکر اندیشی دمنه و حرص شیر در حفظ مقام.
 داستان دوستی کبوتر طوقدار و... ← خطر مرگ برای کبوتران و آهو و باخه با مکر اندیشی صیاد.
 داستان بوم و زاغ ← شکست بومان و مرگ آن‌ها با مکر وزیر پنجم زاغان.
 داستان بوزینه و باخه ← از بین رفتن دوستی با مکر اندیشی جفت باخه و علاقه به همسرش.
 داستان زاهد و راسو ← کشتن راسو به دست زاهد با انگیزه علاقه بیش از حد به فرزند که چشم او را بر حقایق می‌بندد.

۴- اظهار پشیمانی در انجام عمل نسنجیده:
 داستان شیر و گاو ← پشیمانی شیر از کشتن شنزبه.
 داستان دوستی کبوتر طوقدار و... ← پشیمانی موش از حرص او به ذخیره مال و غذا هنگامی که دوره‌ای از زندگی-
 اش را برای دوستانش تعریف می‌کند.
 داستان بوم و زاغ ← پشیمانی زاغ در اظهار نظر درباره ریاست بومان و ایجاد دشمنی همیشگی میان بومان و زاغان
 (در داستانی که وزیر پنجم برای ملک زاغان درباره علت دشمنی بومان با زاغان تعریف می‌کند).
 داستان بوزینه و باخه ← پشیمانی باخه در از دست دادن دوستی‌اش با بوزینه.
 داستان زاهد و راسو ← پشیمانی زاهد از کشتن راسو.

نکته دیگری که از این بررسی به دست آمد این است که در تمامی داستان‌ها نوعی پیش‌آگاهی دیده می‌شود. این پیش‌آگاهی به منزله داستان کوچکی در آغاز داستان اصلی است که حوادث داستان اصلی در آن وجود دارد و آنچه در طول داستان دیده می‌شود، در آن داستان کوچک از پیش بیان شده است و نوعی پیش‌بینی را، به جز گفتگوی رای و برهمن، در ابتدای داستان ایجاد کرده است. این پیش‌آگاهی‌ها در هر یک از ابواب ۵ گانه، در حکم نمایه‌هایی در آغاز آورده شده است و چرخه‌ای از تکرار را در داستان‌ها ایجاد کرده است؛ بدین معنا که هر چه در آغاز با عنوان کنش کارکردی از سوی شخصیت‌ها انجام گرفته است و خود مایه ایجاد حادثه‌ای اصلی در داستان شده است در طول داستان و در پایان نیز تکرار شده است؛ قاعده‌ای که حتی در باب ایرانی این پنج داستان در مقابل آن چهار داستان هندی‌الاصیل نیز دیده می‌شود. ترک دمنه و هشدار کلیله و وجود پلنگ، نشانه‌هایی هستند که گرفتاری او و مرگ او را از همان آغاز به تصویر کشیده است. در نخستین باب این اثر ترک شنزبه از سوی بازرگان و اعلام مرگ او توسط تیماردار، هر چند به عنوان کنش مطرح شده است، در حکم نمایه‌ای بر سرنوشت شخصیت ساده لوح داستان است که در پایان طرد و مرگ او را رقم می‌زند. در داستان دوستی کبوتر، بخش کوچک آغازین، تصویری از کنش هر یک از شخصیت‌ها در داستان اصلی است. زاغ به دنبال خبرگرفتن از گرفتاری کبوتران در دام صید، مکان خود را ترک می‌گوید و موش یاری‌گر کبوتران شده است و آن‌ها را از خطر مرگ می‌رهاند. این کنش‌ها در حکم نمایه‌ای است که پیش‌نگاهی از کلیت داستان را ایجاد کرده است و پایان داستان تکرار کنش‌های بخش نخست است؛ یعنی گرفتاری باخه، خبرگرفتن زاغ و یاری‌رسانی موش. در داستان بوم و زاغ نیز شبیخون بومان و کشتن زاغان و ترک وزیر پنجم زاغان به منظور

خبرگرفتن از کار دشمن و ترک هم‌جنس‌انش، کنش‌هایی هستند که در پایان داستان تکرار شده است. مرگ و ترک کنش‌های آغازینی که در پایان نیز شاهد آن هستیم. در باب بوزینه و باخه نیز بوزینه از سوی هم‌جنسان خود ترک می‌شود و خود را از مرگ احتمالی از سوی رقیب جوان خود نجات می‌دهد و در بالای درختی سکونت می‌کند و در پایان نیز دوست غیر هم‌جنس خود باخه را ترک می‌کند و خود را از مرگ احتمالی نجات می‌دهد و در بالای همان درخت به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. در باب زاهد و راسو پیش‌آگاهی در کنش کلامی شخصیت دیده می‌شود که پیش از به دنیا آمدن فرزند از پسر بودنش و تربیت او سخن گفته است و این کنش چون نمایه‌ای عمل کرده است که شخصیت او ظاهرگراست و در تصمیم‌گیری‌ها زود عمل می‌کند؛ به طوری که عمل پایانی او در کشتن راسو، قابل پیش‌بینی است و دور به نظر نمی‌آید.

منابع

- ۱- ایگلتون، تری. (۱۳۸۰). *پیش در آمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- ۲- پروینی، خلیل و ناظمیان، هومن. (۱۳۸۷). *الگوی ساختارگرایی ولادیمیر پراپ و کاربردهای آن در روایت‌شناسی*. *فصلنامه زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۱۱، ص.ص. ۲۰۳-۱۸۳.
- ۳- تاپسن، لوئیس. (۱۳۸۷). *نظریه های نقد ادبی معاصر*. ترجمه مازیار حسین زاده. تهران: نگاه امروز.
- ۴- تقوی، محمد. (۱۳۷۵). *بررسی حکایت‌های حیوانات*. تهران: روزنه.
- ۵- تقوی، محمد و بهنام، مینا. (۱۳۹۱). *تفاوت راوی قصه‌نویس و قصه‌گو در داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه و داستان‌های بیدپای*. *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره ۳، شماره ۴، ص.ص. ۸۳-۶۷.
- ۶- حداد، حسین. (۱۳۸۴). *بررسی عناصر داستان ایرانی؛ مجموعه شانزده مقاله*. تهران: سوره مهر.
- ۷- حسام پور، سعید. (۱۳۸۸). *بررسی تطبیقی ساختار داستان‌های شیر و گاو در کلیله و دمنه و افراسیاب و سیاوش در شاهنامه*. *بوستان ادب*. دوره ۱، شماره ۱، ص.ص. ۸۹-۷۳.
- ۸- رضایی دشت ارژنه، محمود. (۱۳۸۲ الف). *دو قصه کهن در بوته نقد ساختارگرا*. *نشریه ادبیات داستانی*. شماره ۷۲. ص.ص. ۵۴-۵۲.
- ۹- ----- (۱۳۸۲ ب). *نقد تطبیقی سه قصه کهن از کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه*. *نشریه ادبیات داستانی*. شماره ۷۴. ص.ص. ۵۶-۵۴.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۸). *اخلاق اساسی و اجتماعی*. تهران: دادگستر.
- ۱۱- محمدی، محمدمهدی. (۱۳۷۸). *روش‌شناسی نقد ادبیات کودک*. تهران: سروش.
- ۱۲- مشهور، پروین‌دخت و شاهسونی، زهرا. (۱۳۹۰). *شیوه و سبک قصه‌گویی و شخصیت‌پردازی در کلیله و دمنه*. *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، شماره ۴، ص.ص. ۲۳۴-۲۲۳.
- ۱۳- نبی لو، علیرضا. (۱۳۸۹). *روایت‌شناسی داستان بوم و زاغ در کلیله و دمنه*. *فصلنامه ادب پژوهی دانشگاه گیلان*. ص.ص. ۲۸-۷.
- ۱۴- نصرالله منشی. (۱۳۸۸). *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.

